

شیوا دولت آبادی از چگونگی رفتارهای نوع‌دوستانه به نسل نو می‌گوید

دورنمای جامعه‌ای که افراد در آن شایسته‌نام انسانند

عسل عباسیان



گلزار سجادیان

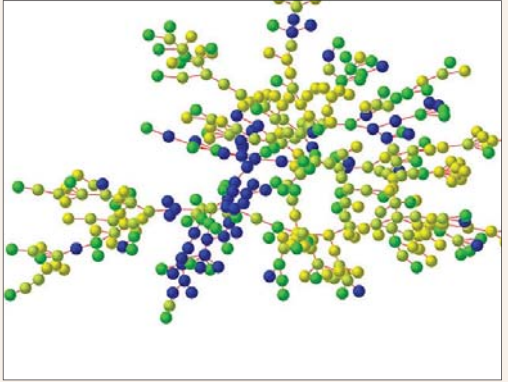
اگر ما مثال‌های بسیارکوچک این‌دست رفتارها را از طریق صحبت با بچه‌ها تمرین کنیم، خیلی موفق خواهیم بود، مثلا تشویق به نظافت معابر یا چیزهایی که برعهده یک شهروند معمولی است، مثل نینداختن آشغال روی زمین که رفتاری نوع دوستانه است را با او تمرین کنیم. هرکس اگر به فرزند خود یاد بدهد وقتی سطل هست باید آشغال را توی سطل بیندازد و برایش توضیح دهد که این تو را آدم بهتری می‌کند، سنگ بنای ساخت انسان‌هایی با شخصیت شهروند خوب و انسان نوع‌دوست گذاشته می‌شود. این الگوها مثل موزائیک در رفتارهای بزرگ‌ترها و الگو قرارگرفتن‌شان برای کودک ساخته می‌شود و به‌تدریج و به‌صورت بدیهی و خودجوش از آنها انسان‌های بهتری می‌سازد.



آ **بین صحبت‌هایتان به نقش هنرمندان و چهره‌های محبوب در انتقال این رفتارها به کودکان اشاره کردید، مثلا وقتی کارهایی نظیر دیدار با بی‌خانمان‌ها، همراهی با آن‌جا و... توسط عده‌ای از هنرمندان انجام می‌شود، با چه راهکاری می‌توان کودکان را هم علاقه‌مند به این فعالیت‌ها کرد؟**
اگر این هنرمندان در مراسمی برای کودکان، به زبان کودکانه برای آنها ماجرا را توضیح بدهند، مثلا در همین جریان «سین هشتم» مسلما روی آنها تاثیرگذار خواهد بود. اگر کودکان و نوجوانان در جریان چنین حرکت‌هایی قرار بگیرند، آن‌هم با زبان و بیان کودکانه در قالب یک فیلم یا یک‌کارتون مسلما پیریزی جامعه اصلاح خواهد شد. راه دیگری که می‌توان به واسطه آن بچه‌ها را هم درگیر این دغدغه‌ها کرد، برگزاری مسابقه نقاشی یا داستان‌نویسی درباره

شادی از نوع حضور در شبکه‌های جمعی

هما کریمی



پرداخته شد. خوشه‌بندی و سرایت‌پذیری احساسات آنچنان به‌طور بنیادی در ساختار روان‌شناختی دیرینه ما تعمیق شده که در دوران آنلاین کنونی نیز توانسته ایمیل، بلاگ‌ها و سایت‌های شبکه‌های اجتماعی مانند مای اسپیس و فیس‌بوک را نیز شامل شود. در تحقیق دیگری هزارو ۷۰۰ دانشجوی عضو فیس‌بوک مورد بررسی قرار گرفتند. پروفایل‌های این افراد مورد مطالعه واقع شد و اینکه دوستان آنها چه کسانی هستند و چه عکس‌هایی در فیس‌بوک دارند، موردبررسی قرارگرفت. عکس‌ها از دو جنبه ارزشمند بودند؛ در ابتدا اینکه چه کسی با چه کسی در عکس ظاهر شده، کدگذاری شد. افرادی که زحمت جمع‌شدن در یک‌جا را می‌کشند، با هم عکس می‌گیرند، آن را آپلود می‌کنند و لیل «tag» بر آن می‌زنند، قطعا روابط نزدیک‌تری با هم دارند تا بقیه که به‌طور عام در سایت‌های مختلف شبکه‌های اجتماعی تحت عنوان «فرزند» شناخته می‌شوند. درواقع، زمانی که هردانشجوی موردمطالعه به‌طور میانگین در فیس‌بوک حدود ۱۱۰ «فرزند» داشت، به‌طور متوسط فقط شش «دوست تصویرشده» در فیس‌بوک داشت (یعنی افرادی که آنقدر به هم نزدیک هستند که آنها آن دانشجو را tag کردند).

دویمین مورد، مطالعه روی عکس‌های پروفایل دانشجویان بود که آیا آنها در عکس لیخند می‌زنند؟ سپس نقشه شبکه این دانشجویان و عکس دوستان آنها تهیه شد؛ اینکه چه کسی می‌خندد و چه کسی نه. به این طریق در دنیای آنلاین نیز از این قیاس بهره گرفته شد. اگرچه می‌دانیم که لیخندزن با شادی متفاوت است. شکل زیر نقشه شبکه فیس‌بوک این افراد در سال ۲۰۰۷ را نشان می‌دهد. این نقشه ۳۵۳ نفر را شامل می‌شود و هر فرد به‌صورت یک دایره نمایش داده شده که با دایر دیگر که نشانگر افرادی

گزارش فردا

همین مهاجرت‌مرگبار

این‌روزها خبری بیش از بقیه اتفاق‌ها و اخبار مطرح است: بحث «مهاجران»؛ بحث مهاجرانی که در آب‌های مدیترانه قایق‌هایشان واژگون می‌شود؛ بحث مهاجرانی که حاضرند بمیرند و به کشورشان برگردند؛ بحث مهاجرانی که در زندان‌ها هستند و منتظر اعدام و بحث مهاجرانی که از پارک‌ها رانده می‌شوند. قبل‌ترها مهاجرت‌ها این‌همه خطرناک نبود. قبل‌ترها آدم‌ها جان خود را با هزاران دلار پول در دستشان نمی‌گرفتند و روانه کشورهای مثلا مامن‌تر نمی‌شدند. قبل‌ترها در یک هفته خبر نمی‌رسید که هزاران نفر از آفریقای‌ها برای رسیدن به ایتالیا کشته شده‌اند، مردم از شهر رمادی به سمت بغداد رفته‌اند و پشت در مانده‌اند یا سازمان بین‌المللی مهاجرت از ۳۰ برابرشدن تلفات مهاجران در دریای مدیترانه در سال ۲۰۱۵ خبر نمی‌داد یا پلیس بندری کشورهای ایتالیا و یونان ناگزیر نبود به کشتی‌های دچار مشکل کمک کند. این‌روزها داعشیان می‌خواهند جنگ صلیبی راه بیندازند و ۳۰ مسیحی را یک‌جا سر می‌برند یا گروه‌های شبیه آن به یک‌باره داخل دانشگاه می‌روند و بیش از صد نفر را مجروح می‌کنند و می‌کشند. هرازچندگاهی فضایی ناامن پدید می‌آید و مثلا در آفریقای جنوبی مهاجرانی از دیگر کشورها را می‌کشند ولی فضا در بعضی کشورها آن‌چنان دچار رعب‌ووحشت شده که گذاشتن زندگی و هجرت تنها راه ممکن است. برای ما مسلمانان به روایت متون دینی، «هجرت» در زندگی بشر و پیشرفت علوم و به‌وجودآمدن تمدن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و دارد؛ اسلام به‌عنوان آخرین دین الهی در ابعاد مختلف مسئله هجرت را مطرح کرده است. البته برای جامعه جهانی، مهاجرت بدون اجازه کشورهای دیگر به خاک آنان غیرقانونی است و البته می‌توان پناهنده شد و بنابر تعریف کمیساریای عالی پناهندگان سازمان‌ملل‌متحد،



پناهنده کسی است که به‌دلیل ترس مشروع از آزاروایدت به دلایل نژادی، دینی، ملیتی و یا عضویت در یکی از گروه‌های خاص، ترس بازگشت را داشته باشد. حداقل در سه ماده از اعلامیه حقوق‌بشر درباره حق انسان در این زمینه صحبت شده است. در ماده ۱۳ تأکید شده: «هر انسانی محق به ترک هر کشوری، از جمله کشور خود و بازگشت به کشور خویش است.» و در ماده ۱۵ آمده است: «هر انسانی سزاوار و محق به داشتن تابعیتی [ملیتی] است.

هیچ احدی را نمی‌توانست خردسرا نه از تابعیت [ملیت] خویش محروم کرد و یا حق تغییر تابعیت را از وی دریغ نمود.» برای همین مسائل است که دنیا به‌بخصوص اروپا اینک در تکاپو است که راه‌حلی برای این اتفاق پیدا کند. وزیران‌خارجه اعضای اتحادیه اروپا دورهم جمع می‌شوند و به یاد نکته‌شدگان یک دقیقه سکوت اعلام می‌کنند و دولت ایتالیا از منظری دیگر تنها راه‌حل مشکل مهاجرت‌های غیرقانونی، برقراری ثبات در لیبی است. هرچند وزیران امور خارجه اتحادیه دور هم جمع شدند و قوانین مهاجرتی را دوباره بازنگری کردند. اکنون در این‌روزها بسیاری به‌دنبال راه‌حل می‌گردند تا شاید این وضعیت اندکی تغییر کند. شاید اگر این‌همه جنگ و درگیری پایان بگیرد، کمی اوضاع بهتر شود. شاید!

منبع: ۲۰۱۵ - By Edge Foundation

گفتار

معجزه امید



نادر مشایخی

این‌روزها، بار دیگر معجزه «امید» در کشور رخ داده است و این مثبت‌ترین اتفاقی است که باید به فال‌نیکش گرفت؛ من به‌عنوان یک‌موسیقیدان، نمی‌دانم که بروز اتفاقاتی که در این مدت در حاشیه مذاکرات و... رخ داده است، چه تأثیراتی در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی به وجود خواهد آورد، اما این را می‌دانم که امیدواری، فضا و اتمسفری را به‌وجود خواهد آورد که خودش منشأ خبر و اتفاقات بسیار خوبی خواهد شد. بگذارید از یک مثال بهره بگیرم؛ «امیدواری»، همیشه حال آدم‌ها را خوب می‌کند و همین می‌تواند اتفاقات مثبتی را شکل دهد؛ آدم‌ها می‌توانند با «حال خوب»، تصمیمات بهتری بگیرند و همکاری‌های بهتری با همدیگر داشته باشند. در سال‌هایی که فضای ناامیدی در جامعه وجود داشت، می‌شد نوعی تنش را در رفتار همه مشاهده کرد؛ این مسئله حتی در زمینه موسیقی نیز تأثیر خود را به‌جا گذاشته بود و اهالی موسیقی، انگار نمی‌توانستند با راحتی با یکدیگر کار و درباره کارهای یکدیگر اظهارنظر کنند؛ در حالی که من هم‌اکنون این اطمینان را دارم که «امید» می‌تواند نیروی محرکی قوی باشد. البته در این میان، باید به این مسئله توجه داشته باشیم که انتظارانمان را همواره براساس واقعیات مطرح کنیم؛ نمی‌توان انتظار داشت که به‌سرعت تمامی مشکلات برطرف شود؛ چون در این صورت جامعه بار دیگر با موجی از ناامیدی مواجه می‌شود که این‌بار تأثیراتی بسیار منفی‌تر بر جامعه وارد خواهد کرد؛ اما من این اعتقاد را دارم که هم‌اکنون فضایی در کشور شکل گرفته است که منجر به «وحدت» می‌شود؛ مسئله‌ای که بیش از هرچیز دیگر می‌تواند اهمیت داشته باشد. حالا بعد از سال‌ها، مردمان ما به این نتیجه رسیده‌اند که لازم نیست تا همه مانند همدیگر فکر کنند تا بتوانند در آرامش با یکدیگر زندگی کنند؛ اندک‌اندک نوعی تلاش برای فهمیدن و درک افراد مختلف وجود دارد. این مسئله را به‌خصوص می‌توان در میان جوانان مشاهده کرد؛ حال این نسل، دارد نسل بعدی و فرزندان خود را تربیت می‌کند و این نوعی رفتار اجتماعی متفاوت از آنچه ما در این مدت دیده‌ایم، ایجاد خواهد کرد. من امیدوارم که ما در آینده هرچه‌بیشتر بتوانیم، صدا‌های مختلف را در جامعه‌مان تحمل کنیم، اندیشه‌های متفاوت و عقاید گاه متعارض با یکدیگر، بی‌آنکه جنگی در میان باشد و هرکدام به حذف دیگری بیندیشند، در صلح تمام برای یکدیگر... .

چراغ لیزری

من، کی‌روش وشادی فوتبالی



سجاد صاحبان‌زند

روزی یکی از همکاران پیشکسوت ما به برنارد شاو گیر داد که چرا مدام درباره پول می‌نویسی. شاو هم لیخند زد و گفت: «چه موضوعی برای شما مهمه؟» و همکار ما جواب داد که انسانیت و شرافت. نویسنده ایرلندی هم که چنین جوابی را هر حس می‌زد، گفت: «هرکس به‌دنبال آن چیزی است که ندارد.» و به قول زنده‌یاد عمران صلاحی، حالا شده حکایت ما. ایران که بودیم، همه در جست‌وجوی وسایل غیر ایرانی بودند. سس مایونز، کره، شکلات، چیپس و حتی فرش‌های غیرایرانی می‌خریدیم. اما حالا که ایران نیستیم، همین که در فروشگاه‌های ایرانی ساقه طلایی یا بیسکویت ترد می‌بینیم، نیش‌مان تا بنا گوش باز می‌شود. درست مثل برنارد شاو درهنگام بیان جمله تاریخی‌اش. از این سر شهر می‌گویم می‌رویم این آن سوی شهر تا آلبیومی یکویک، بهروز یا چه می‌دانیم سمیه تهیه کنیم. اگر قیمت سماق و خرمایضافتی بم را بگویم که سرتان سوت می‌کشد، اما برای همین‌ها سرودست می‌شکنیم. تازه اسپند هم برای خودمان دود می‌کنیم. اینها را نوشتم تا برسم به فوتبال. آن‌موقع‌ها که تهران بودیم، کمتر لدان فوتبال می‌خواست. یعنی کمتر می‌رفتم ورزشگاه تا یکی از بازی‌ها را از نزدیک ببینیم. اما از وقتی آمده‌ایم وطن فوتبال دوستی‌مان گل کرده و همه بازی‌های باشگاهی و ملی را دنبال می‌کنیم. اما متاسفانه اینجا دسترسی به شبکه‌های داخلی به شیوه‌های ساده و در دسترس داخل ایران نیست و به‌همین‌دلیل باید وارد اینترنت شویم و اگر سایت شبکه سه یا ورزش درست کار کند، بازی‌ها را از آنجا ببینیم. تیم‌ملی بازی دارد و دوستانه پیشنهاد می‌کنند که بباییم بازی را به‌طور دسته‌جمعی ببینیم. تعدادمان زیاد است و نمی‌توانیم سر کسی خراب شویم. این است که قرار می‌گذاریم دسته‌جمعی برویم یک‌کافی‌شاپ. اما کدام کافی‌شاپ است که بخواهد تلویزون‌اش را به یک‌بازی دوستانه فوتبال اختصاص دهد؟ ورزش موردعلاقه مردمان شمال آمریکا، هاکی است و برای دیدنش حتی حاضرند تا ۵۰۰دلار بپردازند. (تقیقا ۵۰۰ دلار برای تماشای یک بازی هاکی) این است که دوستان رایزنی‌ها را شروع می‌کنند و در نهایت با کافی‌شابی قرار می‌گذارند تا کافه‌اش به مدت دوساعت‌ونیم در قرق ما باشد. دوستان با شیپور و پرچم سر می‌رسند. بعضی‌ها صورشان را هم رنگی کرده‌اند، پرچم ایران. خلاصه اگر چند شعار شیر سماور و ماشین‌خاور هم بدهند، انگار در خود ورزشگاه سدهزارنفری آزادی نشسته‌ایم. دقیقاً با همان فضا، انگار نه انگار که فیلد کوچی‌تر از خاک وطن دوریم. کرکری‌ها شروع می‌شود. چرا فلان بازیکن هست و دیگری نیست. اما حجم عمده کرکری‌ها به کی‌روش مربوط می‌شود. تقریبا نیمی موافق او هستند و نیمی مخالف. موافق‌ها می‌گویند که کی‌روش به فوتبال ایران شخصیت بخشیده و مخالفان می‌گویند که نتایج تیم افتضاح است و تیمی که از عراق جنگ‌زده بیازد، تیم نیست. اما کفه طرفداران کی‌روش سنگین‌تر است چون بازی قبلی را از شبیلی برده است. طرفدارانش می‌گویند که فدراسون فوتبال باید کی‌روش را نگه دارد. بازی تمام می‌شود و تیم‌ملی می‌بازد. سه گل می‌خورد و با این همه باز هم طرفدارانش، دوست دارند مربی محبوب‌شان در ایران بماند. از نظم در بازی می‌گویند و قبول ندارند تیم‌ملی دفاع اتوبوسی دارد. استدلال‌ها تمام شدنی نیستند، همان‌هایی هستند که در رسانه‌ها هم نوشته می‌شود و شما بهتر از من می‌دانید. حالا که این سطرها را می‌خوانید، نمی‌دانم قرار است چه اتفاقی درباره مربی تیم‌ملی بیفتد یا افتاده است. فقط خواستم بگویم که ما هم ورزشگاه آزادی خودمان را در سرزمین یخی داریم و تا فوتبال‌ها را ببینیم، روزمان شب نمی‌شود.